

# اتفاقی که باید می افتاد

سهیلا نیکان

## سرب

اثر سربی کلمات زیر پا، روبه روی چشم و بالای سر چه حسی با خود دارد؟ اثر سربی کلمات به ظاهر بی معنی، گاه به گونه‌ای ترکیب می‌شوند که چاره‌ای جز سطل زباله و برگشت به مبدأ ندارند و گاه در اسارت سیم‌های خاردار، بدرقه‌کننده بازدید کنندگان یک نمایشگاه می‌شوند. می‌گویند با سرب هم می‌نویسند و هم می‌کشند، اما شاهسوارانی این بار با سرب نقاشی کرد. یک نقاشی در ابعاد و حجم سه بعدی، یک نقاشی فارغ از شکل، و متوسل به بی‌شکلی ذاتی. فرمی که سرب در «هنو شتم - خواندنی» به خود گرفته، نه فلزی خاکستری است که در قالب کلمات مفهوم باید و نه گلوله‌ای برای نابودی. بلکه سرب تنها خط - نقطه‌ای است برای انتقال پیام هنری نمایشگاه و آن دیدن فضا است و چه غریب است با سرب دیدن.

## بتن

خاکستری روزنامه‌های رنگی را دیدیم (کاش سالن را روزنامه‌های باطله و سیاه و سفید اطلاعات قدیمی می‌پوشاند، البته می‌دانیم امکان پذیر نیست اما حسرت‌اش را که می‌توان خورد). خاکستری سردی فصل را حس کردیم و به خاکستری سربی فضا رسیدیم، اما بتن به عنوان سازنده ساختمان وقتی در نمایشگاه دیده می‌شود که به طرز هنرمندانه‌ای از کل کار حذف شده است. روزنامه‌ها تمام هویت ظاهری بتن را از ساختمان حذف کرده‌اند و پرده‌های سفید نمایش دهنده ویدئوآرت، هویت مفهومی دیوارهای جداکننده بتن را زیر سؤال برده‌اند. عموماً پرده‌های نمایش را جزئی از دیوار سالن نمایش تصور می‌کنند اما پرده‌های نمایش دهنده ویدئوآرت در این نمایشگاه که در وسط فضای گسترده سالن سرپا شده، نوعی دیوار جدید است که این بار نه با بتن، که با نور به وجود می‌آید. نور خاکستری ویدئوآرت‌ها بیننده را با سه عنصر آشنا می‌کند. اول، چگونگی تبدیل شدن ساختمان متروکه روزنامه اطلاعات به این نمایشگاه، که با نمایش ردیف ساعت‌های متوقف، صندلی‌های خالی و دیوارهای بدون پنجره شروع شده و به همراه صدای کودکانه‌ای که برای اولین بار مطالب روزنامه را می‌خوانند همراه می‌شود. دوم، ارائه مفهوم عینی‌تر مرگ و زندگی روزنامه با نمایش ویدئوآرتی که در آن پیرزنی از روی روزنامه‌های باطله یکنواخت و تکراری عبور می‌کند، با صدای خشن خشن خرد شدن برگ درختان پاییزی در زیر پا. و سوم، ارائه مفهوم زایش و نابودی انسان (به شکل تهیه‌کننده روزنامه و مصرف‌کننده‌اش) با ویدئوآرتی که در آن انسانی به درون حجم انبوهی از روزنامه فرو می‌رود و به بیرون برت می‌شود. این سه ویدئوآرت که هنرمندانه و خلاقانه، به کارگردانی سیامک نصیر زبیا و بر اساس ایده شاهسوارانی ساخته شده، به نمایشگاه عمقی تصویری و مجازی می‌دهد. عمقی که به تأثیر ذهنی اثر در آشنایی از محدودیت جداکننده بتن ساختمان کمک می‌کند و باعث می‌شود نه تنها دیوارها دیده شوند، که ذهن مخاطب از آن‌ها عبور کند.

## و

کاش این شروعی باشد برای مجموعه کارهای اینستا لیشن فریده شاهسوارانی از ساختمان‌های مخروبه، روزنامه‌های باطله، و هزاران عنصر دیگر که روزمره‌گی زندگی را بالذت درک هنری جاودانه می‌کند.

گسترده‌گی و وسعت سالن خالی در همه جهت، سرمای مفهومی که از صدای یکنواخت باد و حرف زدن انسان‌ها از ویدئوآرت‌ها شنیده می‌شود، سرمای درونی ساعتی خاموش و بالاخره سردی مرگ‌آور این که یادمان می‌آید روزگاری این جا روزنامه‌ای بود و هزاران انسان در آن باید روزانه کار می‌کردند و حالا نیستند. انسان‌هایی که نوشته‌های سربی شان کاغذهای سفید را خاکستری می‌کرده و آن‌ها هر روز صبح با کارشان به دنیا می‌آمدند و همان شب می‌مردند و مشمول تاریخ می‌شدند و دوباره این زایش ازلی ابدی و بی‌پایان روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران ادامه داشت تا روزی که گرمای یک کار هنری یاد سر آن‌ها را جاودانه کرد و گرمای بخشید. همه آن سرماها را به خاطر گرمای مشارکت در خلق یک اثر هنری، مخاطب به جان می‌خورد.

## خاکستری

ترکیب آشنای سفیدی کاغذ و سیاهی نوشته‌ها به یک خاکستری ظاهری و مفهومی در کل کار منتج می‌شود. یک خاکستری جاری و نادیده و یا بهتر بگوییم بدون تأکید در همه جای نمایشگاه حضور دارد، حضوری غالب و حاکم که کارکردی دوگانه می‌یابد. از یک طرف یکنواختی‌اش به درک حسی و مفهومی اثر کمک می‌کند و از سوی دیگر به عنوان یک عامل مشترک، همچون نخ تنبیهی نامرئی، تمام عناصر مجزای نمایشگاه را به هم پیوند می‌زند. از خاکستری شیشه‌های غبار گرفته پنجره‌ها که شهر خاکستری را در خود نمایان می‌سازد تا دیوار و کف و سقف که با روزنامه‌ها، خاکستری پوش شده‌اند و به همه این‌ها اضافه کنید آسمان خاکستری تهران در پاییز. اگر چه عنصر مشترک خاکستری به یکپارچگی اثر کمک می‌کند اما نبود یک سیاهی مطلق مثل دالانی کاملاً تاریک و سیاه و یا یک فضای سفید زنده مثل اتاقی پر نور باعث شده به علت نبود تضاد یا کنتراست بین سیاه و سفید، از درک حسی خاکستری غافل شویم. اگر چه همه جا خاکستری گسترش یافته اما به خاطر همان حضور عظیم، خاکستری دیده نمی‌شود.

## کاغذ

کاغذ روزنامه به وجود می‌آید برای نابودی. چه کانسیتی بهتر از روزنامه که بازگوکننده مداوم مرگ و زندگی و بی‌نمری رسانه در برابر هنر باشد. روزنامه باطله، خود گواه مرگ روزمره‌گی است. گروهی تلاش می‌کنند روزنامه‌ای با عمر کوتاه کم‌تر از یک روز را تولید کنند و خواننده در کم‌تر از ساعت، آن را با خواندنش می‌کشد. در واقع اگر به روزنامه، هنری بنگریم اثری است که با حضور مخاطب یا همان خواننده به مرور زمان (این جا یک روز) هم خلق می‌شود و هم می‌میرد. مخاطب با قرائت هر کلمه سیر زندگی و مرگ توأمان را تجربه می‌کند و بی‌دلیل نیست که با تفری بی سابقه در طول تاریخ تمدن، انسان محصول خود را از بین می‌برد و یا مجاله می‌کند و یا رویش سبزی پاک کرده و یا در پایان سال با آن شیشه پاک می‌کند. این بیهودگی و روزمره‌گی تراژیک تنها به مدد نگاه هنری شاهسوارانی به رؤیای زندگی جاوید در اثر هنری می‌انجامد و مخاطب جدید روزنامه آن رانه یک کالا، که عنصری در جهت ثبت زمان و مکان و خلق فضا می‌شناسد.

## در یک نگاه:

فریده شاهسوارانی فوق لیسانس رشته نقاشی از دانشکده هنر و معماری است. او به عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب در گروه معماری و در سال ۸۰ - ۸۲ مدیر گروه گرافیک این دانشگاه بوده است. و عضو پیوسته انجمن نقاشان و مؤسسه هنرهای تجسمی و عضو گروه هنری ۳۰+ فعالیت دارد. آثار شاهسوارانی تاکنون در بیش از هشتاد نمایشگاه گروهی و دوازده نمایشگاه انفرادی در داخل و خارج کشور به نمایش درآمده اند. نقاشی، ویدئوآرت و اینستالیشن، عکاسی و تاپستری زمینه‌های فعالیت‌های هنری او محسوب می‌شوند.

### برای شروع، از ورودتان به عرصه هنر بگویید؟

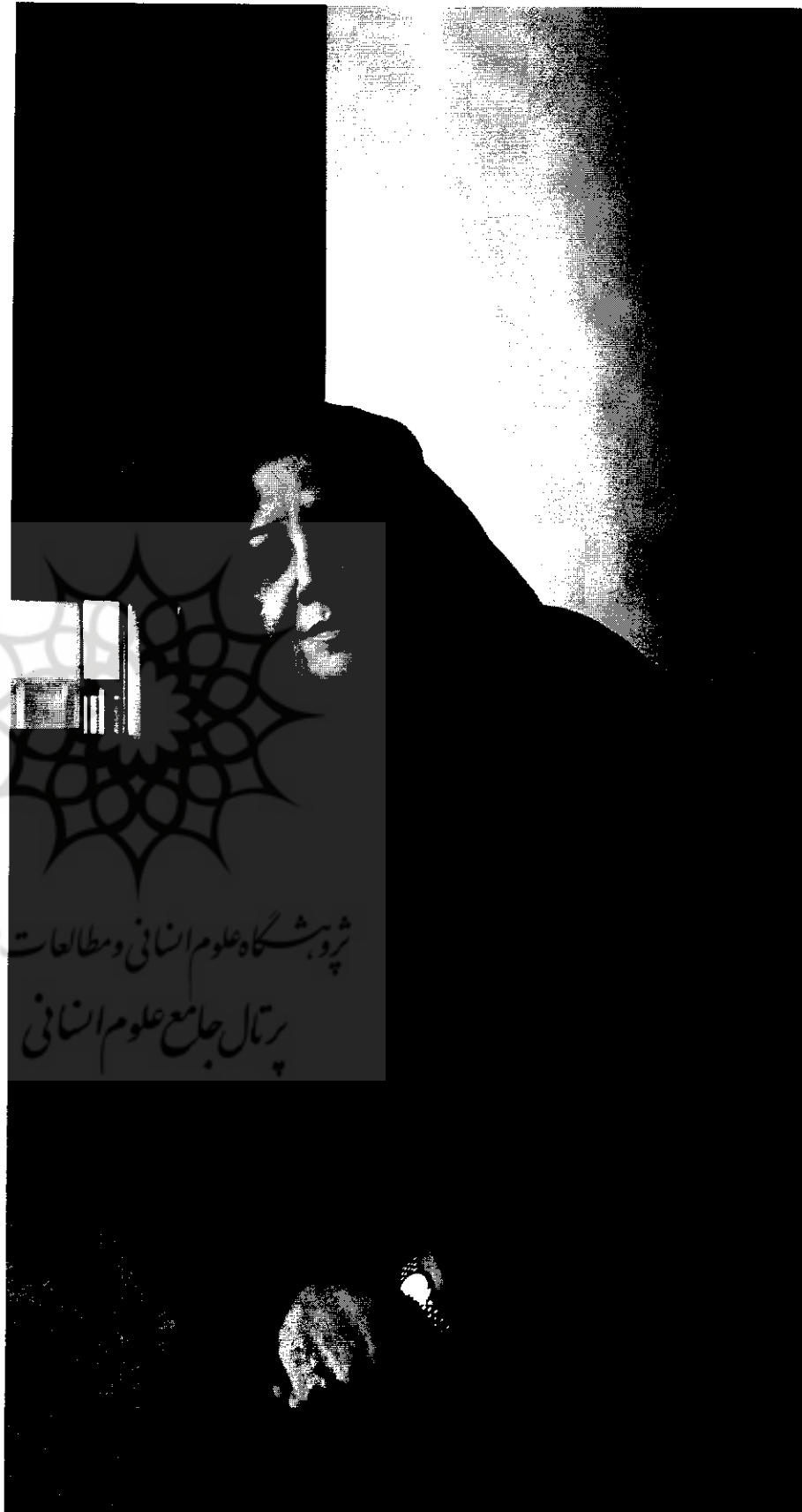
ورود من به عرصه هنر با نقاشی بود. اما ذوق و علاقه من به هنر از دوران کودکی شکل می‌گیرد. من در یک خانواده فرهنگی تولد و پرورش یافته‌ام و ذاتاً جست‌وجوگر بودم. رمز و رازهای طبیعت مرا تحت تأثیر قرار می‌داد. با استفاده از اشیاء و چیدمان آن‌ها دنبال پاسخ سوالات خود می‌گشتم و تحصیل در رشته هنر دریجه‌ای به روی من باز کرد. این برایم مثل تولدی دوباره بود و نگاهم را نسبت به زندگی تغییر داد.

### بعد از اتمام دوره لیسانس در رشته نقاشی چه کردید و چه قدر پاسخ سوالاتی را که در ذهن داشتید، گرفتید؟

دوره فوق لیسانس را ادامه دادم و در رشته‌های مختلف دانشگاهی درس می‌دادم. و حسن کارم می‌دانم که در رشته‌های مختلف تدریس داشتم (طراحی صنعتی، نقاشی، گرافیک، صنایع دستی و در حال حاضر معماری). و با توجه به مسئله پست مدرن و هنر جدید، همچنان یک سری چراها و سؤال‌ها داشتم که شاید نقاشی به تنهایی نمی‌توانست پاسخ آن چراها و این که خود و مخاطبین کارهایم را با مسائل درگیر کنم، بدهد. و دلم می‌خواست درگیر فضا شوم، فضا و محیط پیرامونم بسیار برایم حائز اهمیت شده بود و همزمان با این دوران بود که اتفاقاتی هم در حیطه هنر ما به وجود آمد و مرزها مقداری برای تبادل فرهنگی بازتر شد.

### چه اتفاقاتی؟

در موزه هنرهای معاصر تهران، طی هشت سال دوران مدیریت آقای سمیع آذر تحولاتی به وجود آمد و از آثار هنرمندان داخلی و خارجی نمایشگاه‌های هنر جدید برپا شد که بسیار تأثیر گذار بود. سعی کردم در نمایشگاه‌هایی که در زمینه هنر مفهومی و هنر جدید بود شرکت کنم و از ابزاری که می‌خواستم، برای کار چیدمان و اینستالیشن استفاده کنم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات  
پرتال جامع علوم انسانی



این بار مواجه شدم با این که این کاغذهای باطله پر از اطلاعات و مطلب است و بنوعی برایم از دیگر چیزها متمایز شد. ابتدا از روزنامه‌ها به صورت کلاژ در تابلوهای نقاشی استفاده کردم. ولی احساس کردم باید کار دیگری برای شان انجام شود و اتفاقی برای این روزنامه‌ها بیفتد. دلم می‌خواست اتفاقی باشد که هم خودم، هم فضا و هم مخاطب درگیر شویم. فرصت پیدا کردم در ساختمان قدیم روزنامه اطلاعات که قبلاً تخلیه شده بود، کارم را شروع کنم. روز اول که به این مکان رفتم، با چیزی رویه‌رو شدم که باورم نمی‌شد. یعنی با مکانی مواجه بودم که خودش خیلی حرف برای گفتن داشت. عقربه‌های ساعت دیواری در آن‌جا از حرکت ایستاده بودند و فکر کردم در زمانه‌ای چنین پرشتاب، چرا این عقربه‌ها ایستاده‌اند؟ سعی کردم فضا را بیش‌تر ببینم و نه فقط مکان را؛ شاید چون کم‌تر در آن فضاها قرار گرفته بودم. بنابراین فضای این محل کمک زیادی به من کرد.

### دقیقاً از چه زمان بر روی این پروژه فکر کردید و ایده‌اش در ذهن‌تان جای گرفت؟

از اردیبهشت ماه به این موضوع فکر کردم. من تجربه برگزاری همه‌نوع نمایشگاهی اعم از نقاشی، اینستالیشن و ویدئو را داشتم. در نمایشگاه «باغ ایرانی» در موزه هنرهای معاصر شرکت کرده بودم و کارهایی را هم در فرهنگسرای نیاوران و خانه هنرمندان به نمایش گذاشته بودم. در واقع مسیری را طی کرده بودم و به نقطه‌ای رسیدم که فکر می‌کردم از همه این ابزارها و تکنیک‌ها در کارهایم بهره گرفته‌ام. ولی این بار خود فضا برایم فوق‌العاده بود. جالب است بدانید تصمیم داشتم در ماه‌های اردیبهشت و خرداد این نمایشگاه را برگزار کنم که به دلایلی میسر نشد و این نشدن حتی به من کمک کرد. چون در آن موقع همه چیز در ساختمان سابق

آن‌ها حرف بزنی و در نهایت، به بیننده هم منتقل کنی. برای نمونه می‌توانم از دیواری موقتی که رویه‌روی بیمارستان ساسان قرار داشت، نام ببرم. این دیوار ۴۵ متری نوعی خاطره برایم به‌جا گذاشت. دیواری که این بار مثل دیوار گالری، منتها در خیابان بود و من برای کار روی آن، از عناصر نگارگری و دیوار کاهگلی، سرامیک و شیشه استفاده کردم؛ به‌نوعی هفت تابلو به صورت لایت‌باکس بر روی دیوار نصب شده بود. می‌خواهم بگویم ابزار امروزی در کنار خاطراتی که من داشتم، با هم عجین شده و در کنار یکدیگر بر روی این دیوار قرار گرفتند.

### چه تجربه دیگری در این زمینه داشتید؟

یک‌بار هم با کاشی و سرامیک بر روی دیوارهای دو مدرسه در دو روستا کار کردم.

### در کدام منطقه؟

در مازندران بود و به دلیل آب‌وهوای شمال، سعی کردم با کاشی‌ها و سرامیک‌های شکسته، طرح‌هایی برای بچه‌های مدرسه کار کنم. در این کار خیلی انرژی گرفتم، چون احساس کردم بچه‌هایی که در روستا زندگی می‌کنند شاید از خیلی چیزها محروم‌اند و حضور در کنار آن‌ها و استقبال‌شان برایم تجربه خوبی بود. به خود می‌گفتم با استفاده از این اشیاء، اثری به‌وجود آمده که ارتباط تنگاتنگ با بچه‌های مدرسه پیدا کرده و با آن‌ها حرف می‌زند.

### مسئله دورریختنی‌ها ادامه پیدا کرد تا رسیدید به روزنامه‌ها؟

بله. مسئله دورریختنی‌ها این بار مرا به سمت روزنامه کشاند؛ روزنامه‌هایی که دسته‌دسته و به صورت بسته‌بندی شده هر روز در کیوسک‌های روزنامه‌فروشی جمع می‌شوند و بعد به منازل و ادارات و... برده می‌شوند و در نهایت تبدیل می‌شوند به دورریختنی‌هایی که کاغذ باطله نام می‌گیرند.

### با چه ابزاری کار کردید؟

ابزار، وسایلی بودند برای رسیدن به ایده و اندیشه و تفکر. از ابزار مختلف مانند نخ، شیشه، سرامیک، پلکسی‌گلاس... استفاده کردم به‌خصوص شیشه‌های رنگی خردشده کوره‌پزی‌ها من را به خود جذب کرد، شاید به‌خاطر انعکاس و شفافیت و نور و رنگ، همان چیزهایی که می‌خواستم در آن‌ها مسائل را جست‌وجو کنم و اثری به‌وجود آورم که تأثیرگذار باشد. نخ نیز یکی دیگر از ابزار کار من شد و از آن‌جایی که سفر و عکاسی را خیلی دوست دارم، با یکی از دوستانم ندا درزی، سفر کردم به شهرها و روستاهای شهرستان و دو نمایشگاه مشترک گذاشتیم به نام «دست‌ها» و «این کهن مرز و بوم».

### تجربه این کار چه‌طور بود؟

در این کار روی دستان زنانی که می‌بافتند و می‌دوزند و آثاری خلق می‌کنند متمرکز بودیم. خودمان هم سعی کردیم همراه آن‌ها ببافیم. شاید به‌خاطر قدردانی از ایثارگری این زن‌ها بود که با وجود محرومیتی که داشتند همچنان در کارشان راسخ و ایستا بودند. در نمایشگاه هنر جدید موزه هنرهای معاصر، دو دست یافته‌شده به اندازه سه متر همراه با فضاسازی عکس و ویدئو نمایش دادیم.

### فضای کار با گروه چگونه تجربه‌ای بوده؟

تبادل اندیشه و فکر و گذاشتن نمایشگاه‌های مختلف و بحث و گفت‌وگو در مورد آن‌ها و مسائل هنری جامعه. تا پیش از آن، تجربه کار با گروه‌های هنری نداشتید؟

با گروه ۳۰+ همکاری داشتم.

### استفاده از چیزهای دورریختنی از چه زمانی

برای‌تان اهمیت پیدا کرد؟

نگاهی به دورریختنی‌ها، نگاهی به چیزهایی است که دور ریخته می‌شوند ولی می‌توانی دوباره نگاه‌شان کنی و با



### این اثر را خلق کرده‌اید؟

در این زمینه از آدم‌ها خیلی سؤال می‌کردم. مثلاً می‌دیدم یک نفر مطالب هنری روزنامه را دنبال می‌کند و یا کسی دیگر مطلب ورزشی را و دیگران به دنبال مطالب خاص دیگر هستند. خودم با رسانه‌ها مقداری حرف دارم و این‌بار خواستم با روزنامه‌ها حرف زده باشم. چون فکر می‌کنم روزنامه خیلی مظلوم واقع شده، مظلوم به این معنا که امروز شاید بیش‌تر از این باید از نویسندگان و مطالب‌شان استفاده شود و مطالب بیش‌تری برای جوان امروزی و انسان معاصر گفته شود، به‌خصوص در جامعه‌ای که آدم‌ها این‌قدر درگیر روزمره‌گی شده‌اند، باید مطالب و اطلاعاتی عنوان شوند که به رشد و تعالی جامعه کمک کنند. به‌نظر من الان تبلیغات، نقش بیش‌تری نسبت به مطالب روزنامه‌ها دارند، که شاید مفید هم نباشند. خوب اگر فضای نمایشگاه سرد و تاریک بود، می‌خواستیم غیرمستقیم به انجمادی که در این زمینه‌ها کار می‌کنم برسم. علاوه بر این، می‌خواهیم سعی داریم کاری کنیم که فضای ذهن مخاطب به‌وجود آید.

**عنوان نمایشگاه هم به‌نظم جالب آمد: «نوشتن، خواندی».** چه‌طور شد به این عنوان رسیدید؟  
آدم وقتی با تمام وجودش بر روی موضوعی تمرکز می‌کند، مثل این است که با آن سوژه کار می‌کند. من هم برای هر نمایشگاه، با موضوع عشق زندگی می‌کنم و این دوره برایم بهترین حالت قبل از خلق اثر بوده است. برای انتخاب این عنوان هم به چیزهای مختلف فکر می‌کردم و هر کدام را تکرار می‌کردم، تا این که یک لحظه به ذهنم آمد: «نوشتن». احساس کردم این واژه خیلی جواب می‌دهد و همان است که می‌خواهم. «نوشتن»، از قول نویسنده‌هاست که من واقعاً برای‌شان ارزش قائلم. آیا ما

روزنامه اطلاعات سالم بود و تخریبی وجود نداشت. تخریب‌ها بعداً جزو کار من شد. من هم سعی کردم با نورپردازی و مسدود کردن بعضی قسمت‌ها مخاطب را جذب کنم. احساسم این بود جایی که روزی یک مکان فرهنگی و محل اطلاع‌رسانی کشور بوده است، قرار است این اتفاق برای خودش بیفتد.

**ورود به چنین نمایشگاهی و دیدار از این فضای سرد و تاریک برای خود من به‌عنوان روزنامه‌نگاری که سال‌هاست در فضای مطبوعات کار می‌کنم، خیلی غم‌انگیز و تأثیرگذار بود. به‌ر حال من به‌عنوان یک مخاطب خاص با اثر شما ارتباط برقرار کرده‌ام. اما فکر می‌کنید اثر شما با مخاطب عام چه‌طور توانسته ایجاد رابطه کند؟**

بالاخره در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که همه‌چیز بر روی هنرمندش هم تأثیر می‌گذارد. وقتی احساسم را درباره اطلاعات و مطالبی که روزی در این مکان ارائه می‌شده گفتم، در کنارش فکر می‌کردم خوب حالا چه‌قدر مخاطب را جذب می‌کنم و چه‌قدر کار می‌تواند برایش کنش داشته باشد. احساس می‌کردم باید این مفهوم را برسانم که در فضایی که درختان تنومند بسیاری باید قطع شوند تا کاغذها به‌وجود آیند و مطالب بر روی آن‌ها نوشته شوند، چه‌قدر این مسئله می‌تواند برای مخاطب عام حرف داشته باشد.

**فکر می‌کنید چه‌قدر در این کار به اهدافی که در نظر داشتید نزدیک شده‌اید؟**

فکر می‌کنم بیش‌تر از همه کارهایم به هدفم نزدیک شده‌ام؛ شاید به‌خاطر موضوع عشق که اجتماعی‌تر بوده است. می‌خواهم بدانم اصولاً روزنامه را چه‌طور می‌بینید که با آشنایی‌زدایی از مفهوم عام آن،

خواننده‌ایم؟ می‌خوانیم؟ یا خواهیم خواند؟ با عنوان «نوشتن، خواندی» احساس کردم هر کس هر جوری بخواند، می‌تواند مفهوم را بگیرد. این عنوان می‌تواند

**فضای نمایشگاه سرد و تاریک بود. خواستیم غیرمستقیم به انجمادی که در این زمینه‌ها کار می‌کنم برسم. علاوه بر این، می‌خواهیم سعی داریم کاری کنیم که فضای ذهن مخاطب به‌وجود آید.**

دریاره گذشته هم نباشد، همین زمان حال باشد، نوشتن دریاره لحظه. می‌تواند به‌نوعی پیوند بین گذشته و حال ایجاد کند.

**از نوع همکاری‌تان با دیگر عوامل در این پروژه بگویید؟**

در این پروژه محمد رازدشت به‌عنوان فیلم‌بردار و صدابردار، سیامک نصیری زیبا به‌عنوان فیلم‌بردار و تدوین‌گر، امیر نیکونژاد به‌عنوان نورپرداز، نیما عابدی به‌عنوان مدیر تولید، فرشته شاهسوارانی، امیر شیخان و حامد مددزاده در ویدئوها حضور داشتند. در این‌جا می‌خواهم از کسانی که این محل را در اختیارم گذاشتند، تشکر کنم.

**پیش از نمایشگاه «نوشتن، خواندی»، چه ویدئوآرت‌های دیگری داشتید. می‌خواهم مروری داشته باشیم بر آثار قبلی شما در این بخش.**

«رویای رنگ» یکی از کارهایم بود که در قالب ویدئو اینستاایشن ارائه شد. در این کار روی پوشش زنان سنتی متمرکز بودم؛ به‌خاطر غنی بودن رنگ و نقوشی که در

**سه نگاه به نمایشگاه «نو شتم، خواندی»**  
 این نوشته‌ها منتخبی است از دفتر نقطه نظرات نمایشگاه که توسط بازدیدکنندگان نوشته شده‌اند: «سوزش دردناک و تلخ و سرمای گزنده و گورستانی و وهم غریبی است که تا مغز استخوان آدم نفوذ می‌کند. پیکره‌ها مثل عقربه ساعت‌ها از حرکت مانده‌اند، جوهر بر نوک قلم خشکیده و چشم‌ها حروف سربی صادق را جست‌وجو می‌کنند. با نانوخته‌ها چه باید کرد؟ هنوز هم شوق خواندن هست؟ با کدام واژه‌ها به این گسترده‌گی می‌شد سرمای نوشتن را سرود؟ سرود تو فریاد تلخ در گلوله‌مانده من است به همه آن‌هایی که بودند و هستند و خواهند بود.»

«این همه خیر زیر پایم و من راه می‌روم. چشم‌هایم بسته است. صدای کاغذ می‌آید. فضا کاملاً متروکه است و من این را بومی‌کنم. صدای آژیر خطر، ترس، استرس، جنگ، دوری انسان‌ها از هم... هنوز دارم راه می‌روم. استرس دارم. هنوز دارم با چشم بسته راه می‌روم. ستون‌ها را لمس می‌کنم. همه‌شان خسته و متروک‌اند. فضایی پر از سرما، درگیری، جنگ، فراموش کردند انسان‌ها یکدیگر را. چشم‌هام روی باز کردم. همه جا سفید بود. ولی فقط در نگاه اول، پر از ابهام... پر از دوری انسان از انسان... دارم روی خیرها راه می‌روم.»

«در فضای سرد مطبوعات و نشریات ایران و در حاکمیت مرگ‌بار اوراقی که به قصد شکل دادن به ذهن و رویاهای ما به دست ماشین چاپ سپرده شده بودند، اینک مرگ خاموش کارخانه افکار سازی را شاهد بودم و شاید رسالت تویر و روشنگری هرگز از جامعه فر هنگ و ادب ایرانیان رخت بر نیندند.»

چنین صفحاتی به این دلیل بر دانشجویان و فرهیختگان تأثیر می‌گذارند که بعداً این افشار خاص آن تأثیرات را به جامعه و عامه مردم منتقل می‌کنند. آیا شما نیز برای انجام چنین کاری در ضمیر ناخودآگاه خود به چنین نکته‌ای توجه داشتید؟ یعنی تأثیر گذاری بر مخاطب عام از طریق ارتباط با مخاطب خاص؟

همین طور است. این سلسله مراتب در همه کارهای ما وجود دارد. وقتی ما در دانشگاه تدریس می‌کنیم، معنای تدریس فقط این نیست که مطالب داخل کتاب‌ها را برای دانشجویان مطرح کنیم، بلکه حتی باید خیلی مسائل فراتر از آن‌ها بازگو شوند. مسلماً دانشجویی که این گونه تأثیر می‌گیرد، آن را به دوستان و خانواده و در نهایت جامعه‌اش منتقل می‌کند. در روزنامه هم همین طور است. مسئله مهم در این جا آگاهی است. همین بخش است که من از روزنامه می‌خواهم؛ یعنی آگاهی دادن و آگاهی درست دادن. در این صورت، نیازهای هنری جامعه بر طرف می‌شود و سطح فرهنگی آن ارتقاء پیدا می‌کند. همان طور که گفتم، من در کنار فضا که اهمیت زیادی برایم دارد، مفهومی هم که مخاطب از فضا می‌گیرد برایم مهم است و فکر می‌کنم هر انسانی به نسبت تفکر و اندیشه‌ای که دارد، چه مخاطب خاص و چه مخاطب عام، از اثر هنری برداشت و استنباط می‌کند.

**شما در نمایشگاه اخیرتان در تحریریه سابق روزنامه اطلاعات، بیننده را با اثری غیر متعارف و بدیع مواجه کردید. فکر نمی‌کنید ارائه اثری با چنین ویژگی‌هایی می‌تواند شروعی تازه باشد؟**

البته چنین است. پیوستگی هنر ایجاب می‌کند که از هر شروعی به فکر آغازی دیگر باشم.

**اکنون چه ایده‌ای برای کار بعدی دارید و برنامه آینده‌تان چیست؟**

ذهن مشغول است تا سوژه جدیدی خلق شود. ▶

این نوع پوشش‌ها وجود دارد و نیز نبودن رنگ در جامعه. (دود و خاکستری). در «سرکشیده به نور» هم از پلکسی گلاس استفاده کرده بودم. به این ترتیب بود که نور و فیلم بر روی اشیاء پلکسی گلاس تابیده می‌شد. در این ویدئو اینستا لیشن این موضوع نمایش داده می‌شد که هر انسانی در درون خود باغ ازلی و انتزاعی دارد و با مفاهیمی که در باغ ایرانی هست، با هم ترکیب شده بودند؛ نور، همزمانی و انتشار آب. کار بعدی «شور» بود. این کار هم در ظهر عاشورا و در میدان ارگ به تصویر کشیده شده بود که سه تصویر در یک پرده به صورت مجازی (پرسپکتیوی) نمایش داده می‌شد. «موترا» هم ویدئویی بود که موضوعش بر روی عناصر هستی (آب، باد، خاک، آتش) و خلقت انسان متمرکز شده بود. «آسایش» هم یک ویدئو اینستا لیشن بود؛ انسان امروزی درگیر روزمره‌گی و فراموش شده است و نمی‌داند برای چه خلق شده. در این کار، از شهر تهران ارتفاع بسیار زیادی فیلم برداری شد. در واقع کار بر روی تلی از خاک به نمایش درمی‌آمد. کار بسیار تأثیر گذاری بود و خودم خیلی آن را دوست داشتم. ویدئوی «لالایی با کمی چاشنی (بمب)» کار بعدی‌ام بود که بر روی مسئله زایش تکیه داشت. مادری باردار که جنینی در وجودش در حال رشد است و همچون سرو ایستاده و به جای آرامشی که باید داشته باشد، نگران فرزندش است که باید لالایی بخواند؛ در جهانی که هر روزه کودکان بسیاری از بین می‌روند.

در صحبت‌های‌تان از اهمیتی که برای تأثیر گذاری بر مخاطب عام قائلید گفتید و بر ایجاد ارتباطی مؤثر تأکید داشتید. با توجه به این که کار اخیر شما هم در رابطه با روزنامه است، می‌خواهم بگویم اصولاً در روزنامه، این یک سیاست است که صفحاتی مثل صفحه «هنر» و یا صفحه «اندیشه» بر خلاف سایر صفحات مخاطب خاص دارند. شاید



جادوی داستان بر او علنه کرده بود  
کلمه نه کلمه خود زانہ دست نحصاوی بری سسر د که نه شم می نویسنند  
و مارک و حرکت جان می کر شید  
حولنو کوز ناسار اندام ما عشا



# داستان در سرفراک

Flash  
fiction

رسموند کارور مارکارت اسوود جان اندانک ریحارد براننگان حولنو کوز ناسار و

اسحاب و محمد بر صان ظهیر انبان

داستان در سرفراک، مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه و بلند است که در سرفراک، یک شهر کوچک و دورافتاده در شمال غربی ایران، اتفاق می‌افتد. این داستان‌ها به گونه‌ای نوشته شده‌اند که خواننده را به دنیای جدیدی ببرد و او را با شخصیت‌ها و مشکلات آن‌ها آشنا کند. این مجموعه‌ای از داستان‌ها است که به گونه‌ای نوشته شده‌اند که خواننده را به دنیای جدیدی ببرد و او را با شخصیت‌ها و مشکلات آن‌ها آشنا کند.

پرتال جامع علوم انسانی

